

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ششم نومبر ۲۰۰۹

نشر جدید یک مقاله قدیم (با اندک تجدید نظر)

تبصره ای بر "زبان مادری در مهاجرت"

پیش از پرداختن به اصل موضوع، سخنی چند در مورد کلمات "قدیم" و "جدید" :
"جدید" کلمه عربی و در معنای "نو" و "تازه" است و "قدیم" نیز عربی و در معنای "کهنه" و "پیشین". پس کلمات "قدیم" و "جدید" مقابل همدیگر با وجودی که این دو کلمه ذاتاً "صفت" اند، اما در زبان دری "پای نسبت" را که بنام "پای صفت ساز" نیز یاد گردیده است، در آخر "قدیم" چسبانده و از آن ترکیب "قدیمی" را درست کرده اند. بلی؛ دری زبانان بدین وسیله گویا "صفت" را دوباره "صفت" ساخته اند. چنین "صفت سازی مضاعف" در بسا موارد دیگر نیز دیده میشود، که اینجا مجال شرحش نیست. به هر صورت کلمه "قدیمی" با وجودی که "غلط مشهور" است، اما تداول عام پیدا کرده است، خصوصاً که دری زبانان "قدیم" و "قدیمی" را در دو معنای متفاوت بکار میبرند. درین زمینه در بحث "مشکلات املائی دری زبانان" بیشتر خواهم گفت.

این بار حدیث از یک مقاله "قدیمی" این قلم می رود و لازم می افتد که ضرورت نشر مجددش را بیان نمایم:
در مقاله قصه ای از دوران مکتب - و دقیقاً امتحانات صنف دوازدهم زبان دری بنده خدا - گنجانیده شده است، که سرگذشت همان روزگاران است. متأسفانه که اصل قصه در هر جای به اصطلاح لوت خورده و ورش های متفاوت را بخود اختیار کرده است. این "لوت خوردن ها" در حدی بوده، که ضرب المثل "یک زاغ و چل زاغ" را مصداق داده است.

چندی پیش در مجلس دوستان بودم و یاران دیرین همه حاضر؛ از جمله عزیزانی از همصنفان مکتب عزیز حبیبیه، که نژدم همیشه عزیز بوده است و عزیز خواهد بود. این عزیز که همسن و سال من است، نام خدا آدم زبان آور و مجلس آراست و با قصه گویی های شیرینش در مرکز توجه همه قرار میگیرد. این دوست همان قصه ای را که در متن مقاله کنونی گنجانیده شده است، به شکلی برای حاضران بر زبان آورد، که بسیار شیرین بود؛ شاخ و پنجه های بسیار داشت و به صورت عام، نکاتی در آن مضمّن گشته بود، که همه چیز دیگر بود، غیر از واقعیت!!!
از زبان بسا دوستان دیگر نیز عین قصه را شنیده ام و از هر دهن بشکل دیگری، که حدیث "از هر چمن، سمنی" را زنده میسازد. به یاد دارم، که حتی در همان حدوداً پنجاه سال پیش و در شب و روزی که این قصه اتفاق افتید و در مکتب حبیبیه همه برپا کرد، بسا کسان آن را چنان تحریف کردند، که با خود میگفتم: خدایا چرا مردم اینقدر "گیساز" استند و چرا از زبان خود بنام دیگران جعل میفرمایند؟؟؟ در آن زمان مگر سخن گهربار استادم، "اسلام خان مین" - استاد بزرگوار مضمون پشتوی ما در صنف دوازدهم حبیبیه که یادشان گرامی باد و روحشان پرفروغ - تسلی خاطر شده بود، که میگفت:

« زبان مردم، نغاره خداست.»

یکی دو روز پیش عزیز دیگری که نیز از دوران جوانی یکدیگر را می شناسیم و در دهه شست باهم در "ملک چک" - چکوسلوواکیا را در آن زمان "ملک چک" مینامیدیم - تحصیل کرده بودیم و در وزارت دفاع افغانستان نیز باهم

یکجا کار میکردیم و الله الحمد روابط بسیار صمیمی و برادرانه بین ما برقرار است، ضمن صحبت تلفونی در زمینه استفسار کرد. من در حالی که خلص آن قصه را خدمتش تقدیم کردم، وعده دادم، که مقاله متضمن آن سرگذشت را در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر کنم. و اینست، دلیل نشر مجدد آن مقاله.

اینک که بعد از گذشت پنجاه سال از آن روز، نه "علی محمد خان" در قید حیات است و نه "استاد بیتاب" و نه "داکتر اکرم خان" و نه "داکتر نعمت الله معروف"، و اگر شاعرانه تر بگوئیم، نه از "تاک" نشان است و نه از "تاک نشان"، بر آن سرگذشت مینگرم و خوب و بد هر کدام پیش نظر مجسم میگردد!!!

قابل تذکر میدانم، که این مقاله قبلاً در پورتال "افغان جرمن آنلاین" با این مقدمه نشر شده بود:

«دوسیه های بر در بر آرشیفم را یکی پی دیگر سیر میکردم، به امید اینکه یکی دو مضمون سابق و بدرد بخور را پیدا کنم. ساعتها طول کشید و چیزی را که میخواستم، نیافتم. در عوض اما مقاله ای را یافتم که عرضه کردنش خالی از سود نیست. آنچه را اینک از نظر خواننده ارجمند میگذرانم، نوشته ایست که به تاریخ ۴ جنوری ۱۹۹۸ روی کاغذ آمده و بلافاصله به جریده "امید" عرضه گردیده بود، که در شماره های ۳۰۲ و ۳۰۳ آن انتشار یافت. مقاله نکاتی را در بر دارد، که به درد بحث های زبانی ما می خورد، و همین نکته سبب نشر دوباره و امروزین این مضمون گردید برلین، ۱۶ می ۲۰۰۷»

تبصره ای بر "زبان مادری در مهاجرت"

در شرایط هولناک و خانه برانداز کنونی، که صفحات جراید افغانی و از جمله هفته نامه محبوب "امید" وقف گزارشهای اوضاع سیاسی - نظامی وطن و تحلیل های مربوط به آن میشود، کمتر نویسنده ای بخود جرأت پرداختن به موضوعات دیگر، به شمول مسائل فرهنگی را می دهد. از همین خاطر به ندرت و خال خال مضامینی اشاعه می یابند که درین مسیر چیزی برای گفتن داشته باشند. یکی از مقالات با ارزشی که ازین طیف محدود برخاسته و با هویت فرهنگی جوانان ما در غربزمین ارتباط میگیرد، نوشته ایست از خامة محترم داکتر احسان انتظار. جناب ایشان طی سلسله مقالاتی زیر عنوان "زبان مادری در مهاجرت" که تا حال پنج بخش آن پخش گردیده است، یک موضوع بسیار جالب، مفید و آموزنده را زیر بحث گرفته اند. آنچه این "تازه از راه رسیده" میخواهد بیارد، تبصره کوچکیست بر گوشه ای از قسمت سوم این مقاله.

آقای انتظار مینویسند:

«قواعد دستوری از بایدها و نبایدها بحث میکند و نه از واقعیت ها و بناء علمی نمیباشد. قواعد تشریحی واقعیت ها را بیان کرده زبانرا طوری که هست، نه طوری که باید باشد، تشریح مینماید. مثلاً قواعد دستوری میگوید که "اعلی تر" غلط است و باید "بالا تر" گفته شود، زیرا "اعلی" یک کلمه عربیست که نباید با پسوند "تر" که دری / فارسی است استعمال گردد....»

و در جای دیگر فرمایند: «واقعیت مسئله اینست که وقتی یک کلمه داخل یک زبان میگردد باید قواعد گرامری همان زبانیکه در آن داخل شده، بالای آن تطبیق گردد....»

تأثیرگذاری و تأثیرپذیری زبان ها بر یکدیگر و از همدگر از جمله مسلمات است. بدون شک هر کلمه خارجی وقتی که در زبانی داخل شد، جزء همان زبان محسوب گردیده و قواعد صرف و نحو "زبان پذیرنده" بالای آن تطبیق میگردد. در قدیم لغات عربی وارد شده و تغییر شکل یافته در زبان فارسی را "مُقَرَس" یعنی "فارسی ساخته شده" می نامیدند، همان طوری که "مُعَرَب" یعنی "عربی شده" به لغاتی میگفتند که از خارج داخل زبان عربی میشده و بعضاً مطابق مزاج و طبیعت زبان عربی تغییر شکل می یافته اند. مثلاً در لغت "جوهر" که معرب "جوهر" فارسیست، "جیم" جانشین "گاف" گردیده است، چون اعراب "گاف" ندارند.

در فارسی دری لغات بی شمار عربی وارد شده است که شاید دربرگیرنده کمتر از سی درصد تمام لغات متداول زبان ما نباشد. این لغات دیگر جزء زبان ما گردیده و به آسانی قابل زدودن از آن نمیباشند. انداختن و حذف کردن لغات عربی از دری نه ممکن است و نه کاریست علمی و خردمندانه. با وجود این هم "عربی زدائی" زبان را تعدادی از دانشمندان در سر میپرووراندند، خصوصاً در کشور ایران. اینان به احتمال قوی "دین ستیزی" خود را بعضاً در ضدیت با زبان عربی جلوه گر میسازند. اما نفوذ زبان عربی در فارسی دری نتنها عیب نیست، بلکه غنائیست که به زبان ما بخشیده شده. دری زبانان لغات تازی را غالباً خلاف تداول عرب به معانی دیگر بکار میبرند، یعنی مورد استعمال کلمات عربی در زبان دری غالباً مُغایر معمول عرب است. برای مثال از کلمه "انقلاب" که در عربی به معنای "چپ شدن" است، در زبان ما معنای کاملاً متفاوتی گرفته میشود. "انقلاب" که در اصطلاح

متعارف ما به معنی دگرگونی سیاسی - اجتماعی نظام یک جامعه میباشد، در نزد عرب لغت دیگری دارد بنام "ثوره" (به فتح حرف اول و بوزن "دوره"). لغت "طالع" که اسم فاعل عربی از مصدر "طلوع" و در معنای "بالا" شونده، براینده" است، در زبان دری به معنای "بخت" بکار میرود. لغت "ضحیم" با وجودی که عربی و احتمالاً ساخته فارسی زبانان عربی دان است، در قاموس های معتبر عربی سراغ نمیشود. اعراب در عوض لغت "ضحم" (بر وزن سهل و خصم) را استعمال مینمایند. ازین رشته صدها مثال دیگر را میتوان از زبان گفتار و تحریر دری ارائه کرد.

اینجا که سخن از "ضحم" و "ضحیم" بر زبان آمد، قصه ای از دوران مکتب بخاطرم رسید که آوردنش اگر انبساطی نداشته باشد، پند آمیز حتماً هست.

ماه قوس ۱۳۳۹ بود و امتحانات صنف دوازدهم را میگذشتانیدیم. در آن زمان رسم بر آن بود، که همه صنوف دوازدهم لیسه های پایتخت امتحانات سالانه را در لیسه استقلال بگذرانند. در قسمت مضمون دری معمول آن بود که متعلمان نخبه از هر صنف را می بردند به وزارت معارف، تا در حضور هیئتی باصلاحیت متشکل از ادباء و فضلاء "هنرنامه" کنند. در همان روزی که نوبت به ما رسیده بود، از صنف ما دو نفر را انتخاب کرده بودند، یکی بنام "عبدالله ثابت" (۱) و دیگر من بنده را. بچه های هر صنف بصورت یک تیم در اتاق انتظار منتظر نوبت بودند. نوبت بما رسید و معلم فارسی از اتاق امتحان بیرون آمده ما دو نفر را با خود بحضور ممتحنین برد. سلام و تعظیم بجا کرده مقابل هیئت نشستیم، که مرکب بود از استاد عبدالحق بیتاب ملک الشعراء، علی محمد خان وزیر دربار سلطنتی، داکتر اکرم خان رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف و یکی دو نفر دیگر، از جمله معلم فارسی ما. "کلانکار" هیئت نه آن بود، که فضل و دانشش از همه بیشتر بود، بلکه جاه و منزلت رسمی بود، که ملاک شمرده میشد و علی محمد خان که وزیر دربار پادشاه بود، طبعاً این رول را بازی میکرد. کتاب صنف دوازدهم که در برگیرنده قسمت هائی از کتاب معروف "کلیله و دمنه" - از امهات کتب دری - بود، روی میز قرار داشت. عبدالله صفحه ای از کتاب را قرانت کرد و بعد نوبت به من رسید. گفتند فلان صفحه را باز کرده بخوانید. صفحه را باز کرده شروع نمودم به خواندن :

« آورده اند که رویاهی در بیشه ای رفت، آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده و هرگاه باد بجزئی شاخ درخت بر طبل رسیدی، آواز سهمناک به گوش رویاه آمدی. چون رویاه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید طمع در بست که گوشت و پوست فراخور آواز باشد. میکوشید تا آنرا بدرید، الحق چربوئی بیشتر نیافت. مرکب زبان در جولان کشید و گفت : بدانستم که هر کجا جثه ضخم تر و آواز آن هایل تر، منفعت کمتر...» (۲)

علی محمد خان سختم را بریده پرسید:
«چی خواندی؟»

باز خواندم :

« هر کجا جثه ضخم تر»
گفت، :

« "ضحم" نیست، "ضحیم" است.»
گفتم :

« صاحب "ضحم" هم درست و عیناً به معنای "ضحیم" است.»
گفت :

« نی ایطور نیس، بلکه "ضحیم" بر وزن "قوی" است، که صفت مشبیه است.» (شاید وزیر صاحب فقط همین یک وزن این صفت را آموخته بود).

و بعد با تبختر پرسید:

« عربی میفامی؟»

گفتم :

« بقدر وسع صرف عربی خوانده ام.»
با تحکم فرمود:

« بگو که "قوی" بر وزن چسپیت؟»
گفتم :

« بر وزن "فعل"»
گفتم :

« از اوزان "صفت مشبیه" یکی هم "فَعْل" است، چنانکه "سهل و صعب و خصم"، و لغت "ضحم" هم از همین وزن است.»

و اضافه کردم :

« صحت موضوع را میتوان از کتب لغت معلوم کرد.»

وزیر صاحب برافروخت و روی بطرف معلم ما کرده با طمطراق پرسید :

« ای لغته شما برِ شان چطور درس دادین؟ »

امین الله خان (معلم دری ما) که آدم بزدل و کم جاغوری (۳) بود، در کمال خضوع و شاید بمراعات احتیاط گفت :
« همی قسمی که شما فرمودین. »

در حالی که او هم برابما "ضخم" گفته بود و در متن کتاب هم "ضخم" آمده بود. دیگر اعضای هیئت همه ساکت بودند، از جمله مرحوم استاد "بیتاب" که استاد مسلم ادبیات بود و به گمانم، کتب عربی صنوف هفتم و هشتم مکاتب - متضمن "صرف عربی" - را خود تألیف کرده و تمام اوزان "صفت مشبیه" را هم مفصلاً آورده بود. بیچاره ریش سفید از حیاء چیزی نگفت ، ولی در دل خوب میدانست که حق با کیست. سؤالات دیگری هم کردند و جواب گفتیم. خلاصه امتحان خلاص شد و اتاق امتحان را ترک کردیم. هنوز در دهلیز بودیم که آواز مهیبی را از عقب شنیدم؛ "داکتر اکرم خان" بود که شتابان آمده و بانگ برآورده گفت :

« خلیل خان! تو بسیار خر استی. یک وزیر آدم میگه ایطور اس و تو میگی نی ایطور نیس. برو نمره تہذیب صفر اس. » (۴)

من مسکین که قدرت مقابله را در خود ندیدم، مات و مبهوت و با گردن پت بطرف خانه روان شدم. همان روز را تا شام در تشویش و دلهره بسر برده و به هیچکس از قضیه چیزی نگفتم، تا پدر بزرگوارم بخانه آمد و همه چیز را برایش حکایت کردم. وی که خود شخصی ادیب و فاضل بود، از ادب و اخلاق عالی و منطق "داکتر اکرم خان" تأسف خورده و عده کرد که فردا با مدیر مکتب حبیبیه در زمینه گپ بزند. در مکتب همهمه برپا شده بود که "فلانی" از صنف دوازدهم الف به مقابل "علی محمد خان"، وزیر دربار سلطنتی، زبانی کرده است (۵). مدیر مکتب داکتر نعمت الله "معروف" (بعد ها "پژواک") که از قضیه کاملاً واقف گردیده بود، به پدرم مردانه و با قاطعیت تمام گفته بود :

« چنین متعلمین شجاع را که از گفتن حقیقت باکی ندارند، باید تشویق و تشجیع کرد. شما مطمئن باشید که احدی نمره خلیل خان را کم کرده نمیتواند ... »

این بود نمونه کوچکی از اختناق آن دوران که هرکس به حقیقت گوئی لب می کشود، به دهنش می کوفتند. بعد از این طفره روی که ما را از موضوع دور هم ساخت، می رویم دوباره به اصل مطلب :

کلمات عربی وارد شده در زبان دری بعضاً به شکل غیر فصیح بکار برده میشود. درینجا چند مورد معدود را ازین طیف وسیع یادآوری میکنم :

۱ - تشخیص ندادن جمع عربی

- مثلاً از "اسلحه" که جمع "سلاح" است، جمع فارسی ساخته "اسلحه ها" گویند.
- از اغلاط بسیار مشهور درین عرصه، جمع ساختن فارسی کلمه "اولاد" است، که خود جمع عربی "ولد" (پسر) بوده و به شکل "اولادها" وسیعاً استعمال میگردد؛ خصوصاً در زبان گفتار.
- لغت "اسامی" که جمع الجمع "اسم" است (اسم - اسماء - اسامی) مطلقاً بحیث کلمه مفرد بکار رود. چنانکه در دفاتر مینویسند : « اسامی فلانی ساکن فلان جای »
- لغت "خَدَمَه" که جمع "خادم" است بحیث مفرد و در معنای "خادمه" یعنی مؤنث "خادم" استعمال گردد.

۲- جمع بستن عربی اسمای فارسی

جمع بستن عربی اسمای فارسی شیوه نادرست دیگر است، که در گفتار و تحریر و خصوصاً در تحریر بکار رود. مثلاً کلمات فارسی جنگل (۶) ، ده ، سبزی ، پیشنهاد ، نمایش ، چرند ، فرمایش ، جفنگ و غیرهم را با اضافه کردن "ات" که ادات جمع عربیست ، جمعبندی کرده و جنگلات ، دهات ، سبزیجات ، پیشنهادات ، نمایشات ، چرندیات ، فرمایشات ، جفنگیات و غیرهم سازند.

۳ - تفضیل کردن مکرر صفات تفضیلی عربی مثلاً "اعلی تر"

"مُقَضَّل ساختن" صفات و اسمای "تفضیل" عربی از معاملات ناهنجار دیگر در زبان فارسی دریست و همین نکته آخرین که در نوشته داکتر انتظار اشارتی بدان رفته است، باعث نوشتن این مضمون گردید.
"اعلی" بر وزن "انور" و "اعظم" و "اکبر" (وزن مشهور اسم تفضیل عربی) بصورت تحت اللفظ معنای "بالا تر" و "بلند تر" را میدهد، اما معنی دقیق متعارفش "عالی تر" است. کلمه عربی "عالی" با وجودی که لغتاً در معنای "بالا" و "بلند" است، در زبان ما به مفهوم "بسیار خوب" ، برجسته ، با عظمت و بزرگ" بکار برده میشود. مثلاً در ترکیبات "فلم عالی" ، "لیسه عالی حبیبیه" ، "مضمون عالی" و "اجناس عالی" کلمه "عالی" معنای "بلند و بالا" را افاده نمی کند و یا در عوض ترکیبات "کوه بلند" و "بالاخانه" هرگز نمی توان مثلاً "کوه عالی" و "عالی خانه" گفت.

چون "اعلیٰ" خود "صفت تفضیلی" است، اضافه کردن علامه تفضیل فارسی "تر" بر آن ناموجه است و خلاف منطقی. این کار بدان می ماند که کسی مثلاً بر کلمات "آب" و "نمک" پساوند (صفات) "تر" و "شور" را آورده و "آب تر" و "نمک شور" بگوید. چون "آب" خود "تر" است و "نمک" ذاتاً "شور" ، پس آوردن "تر" و "شور" بر این دو لغت لغو و بیهوده است. برخلاف توجیه آقای داکتر انتظار ، "اعلیٰ تر" نه از آن جهت نادرست است، که "اعلیٰ" کلمه عربیست و با پسوند فارسی "تر" قابل آمیزش نمیباشد، بلکه از آن سبب که "صفت تفضیلی" را دوباره "تفضیل نمودن" ناجائز است. به همین ترتیب استعمال ترکیبات "اولی تر ، افضل تر ، ادنی تر ، اخص تر ، اعم تر و امثالهم" دور از فصاحت باشد. در این میان بعضی صفات تفضیلی عربی در فارسی بکار میروند، که "قاعده" نادرست "تفضیل مکرر" بالایشان تطبیق نگردیده ؛ مثلاً از "اکثر و اغلب و اقل و اعظم و غیرهم" تا حال "اکثر تر و اغلب تر و اقل تر و اعظم تر" شنیده نشده.

بعضاً شعراء جهت تأمین قافیه به تفضیل مفضل دست میبرند؛ چنانکه "اولی تر" در کلام متقدمان به کثرت بکار رفته است. اما این کار فقط بروی ضرورت شعری بوده و ملاک "درست بودن" دستوری شمرده نمیشود. در موارد فوق یا باید خود صفت تفضیلی عربی بعینه استعمال شود و یا مُعادل آن در شکل تفضیل دری (صفت مطلق بعلاوه "تر") ، مثلاً "اعلیٰ" یا "عالی تر" ، "افضل" یا "افضل تر" ، "ادنی" یا "پست تر" ، "اولی" یا "بهتر" "اشرف" یا "شریفتر" ، "اکبر" یا "بزرگتر" ، "اعظم" یا "باعظمت تر" و غیرهم. (۷)

شاید گفته شود که لغت "اعلیٰ" در عرف دری ما بحیث "صفت مطلق" پذیرفته شده و این واقعیت را نباید نادیده گرفت. در جواب باید گفت، که این استعمال عام نبوده و در تمام ابعاد کلام رائج نیست، بلکه بیشتر در زبان گفتار و کوچه و بازار معمول است که قانونمندی خاص خود را داشته و پیش "امر و نهی" دستور معیاری سر تعظیم خم نمیکند. ولی درینجا روی سخن بطرف زبان تحریر و گفتار ادبی و علمیت. برای یک نویسنده و یا یک سخنران که موضوعات علمی و ادبی را مطرح میکنند و آذنان هم اشخاص بالاتر از سطح عوام، یعنی باسوادان اند، زیبنده نیست که "باید ها و نباید ها" را مراعات نکنند و با مبادی دستور زبان خود ناآشنا باشند.

گمان نکنم که در عرصه زبان تنها "واقعیت ها"ی ظاهری را بتوان معیار "علمی بودن" بحساب آورد. اگر چنین می بود، باید زبان عامیانه "علمی" تلقی میگردید، چون جای زبان عوام و زبان گفتار در هیچ زمانی خالی نبوده و این زبان همیشه واقعیت داشته است. از طرفی قواعد دستوری که آقای انتظار از آنها با "باید ها و نباید ها" تعبیر میکنند، هم بیگانه از زبان نبوده و از خود زبان و متن و بطن زبان تراوش نموده ، که این خود از "واقعی بودن" این قواعد دستوری حکایت میکند. دستور زبان که به گفته جناب انتظار از "باید ها و نباید ها" حکایت میکند، جزء زبان بوده و استخوان بندی و ستون فقرات لسان را نمایش میدهد، که بدون آن هیچ زبانی وجود داشته نمیتواند. بلی؛ هیچ زبانی نیست، که تابع قانونمندی خاص خود که بنام "گرامر" و "دستور زبان" و "صرف و نحو" یاد میگردد، نباشد!

من بنده به مانند بسیاری دیگر بر درستی شعار "غلط مشهور حکم صحیح را دارد" در همه حالات شک دارم. اگر در زمینه مثالی بیاورم :

کلمه "تراوش" بصورت معمول با ضم "او" گفته و شنیده شده، یعنی در هیئت "تراوش". این تلفظ فکری را القاء میکند که گویا این لغت عربی باشد و از مصدر "تفاعُل". اما حقیقت اینست که این کلمه دریست و از مصدر "تراویدن" برخاسته. "تراوش" اسم مصدر از "تراویدن" است و باید با کسر "او" تلفظ گردد ، عیناً بمانند "کُش" ، پرش ، گزارش ، بارش ، تپش ، پرستش ، وزش" که همه، حرف ماقبل "ش" مکسور میخوانند. حال یا باید "غلط مشهور" را "درست" ببنداریم و این لغت را طبق معمول عام به ضم "او" اداء کنیم و یا اینکه راه عقل و انصاف را در پیش گرفته، حق مطلب را بیان کرده و "او" را مکسور "تلفظ کنیم. قضاوت با اولی الالباب!!!

گمان برده نشود، که هدف از تذکرات بالا در باره "زبان عامیانه" ، کم زدن این زبان بوده است؛ خیر، هرگز اینطور نبوده. من شخصاً به این زبان سخت علاقه مند هستم و خوش دارم اصطلاحات آن را در نوشته هایم فراوان به کار برم. زبان عوام در واقع گنجینه خلاص نپذیر و زایشگاه پایا و بزرگ لغات و اصطلاحات است. ترکیبات موزون، رسا و گیرائی که از زبان عوام برمیکیزند، بعضاً آنقدر عالی اند، که زبان ادبی و تحریر مُعادل و بدیل آنها را نمیتواند خلق کند. درین اواخر خوشبختانه اصطلاحات گفتاری ما روز تا روز در زبان تحریر و نوشته رسوخ کرده و جای پای بزرگتری برای خود پیدا میکنند. درین مسیر ادبیات داستانی گویا قدم های اولین را برداشته است. رواج یافتن لغات و اصطلاحات زبان عامیانه و زبان گفتار در زبان ادبی و کتابت، بدون شک زیبایی ، رسائی ، گیرائی و گستردگی بیشتر به "زبان مکتوب" می بخشد.

تذکر مؤکد:

طوری که در بالا تذکر رفت، این مقاله در شماره های ۳۰۲ و ۳۰۳ هفته نامه "امید" نشر شده بود. ناشر و مدیر مسؤول جریده "امید" مگر بنا بر ملاحظات محافظه کارانه، قسمت هائی از مقاله را حذف کرد، خصوصاً آنجا که به شأن جناب "داکتر اکرم خان" ، رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف - که در آن زمان در قید حیات بود -

برمی خورد. آقای کوشان برخلاف ادعاهای مکررشان در این مقاله و در بعضی مقالات دیگر بنده دستبرد صریح زدند و بسا مقالاتم را اصلاً چاپ نکردند.

توضیحات :

۱ - آقای عبدالله ثابت بعدها در المان به تحصیل طب پرداخته، طبیب حاذقی گردید و سال های سال در شفاخانه های المان بحیث جراح با نام و نشان پیشبرد وظیفه نمود.

۲ - صفحه ۶۷ "کلبله و دمنه" ، چاپ سید علی رضوی بهابادی، سال ۱۳۷۴

۳ - "کم جاغور" (بدون کسره اضافه) اصطلاح کابلی و در معنای "ضعیف عزم" ، "کم همت" و چیزهائی از همین مفهوم و قبیل است.

۴ - امروز که از آن واقعه پنجاه سال تخت می گذرد، هنوز آن آواز "کریه" و الفاظ "موهین" و "رکیک" داکتر محمد اکرم خان - رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف - مانده آنکه "دیروز" بوده باشد، در گوشم طنین انداز است و سخت می آزاردم!!!!!!

۵ - "زبان کردن" (به ضم زاء) اصطلاح عامیانه کابلی و در معنای "سخت گفتن" خرد در مقابل شخصی بزرگ است.

۶ - "جنگل" اصلاً کلمه هندی است که از قدیم الایام در فارسی دری بکار رفته و دری گردیده است.

۷ - اسماء و یا صفات تفضیل عربی در زبان دری به صفاتی اطلاق میگردند، که با "تر" و "ترین" بکار میروند. و مشهور ترین وزن چنین صفات "افعل" است. مثلاً

اکبر	- بزرگتر ، بزرگترین
اولی (با الف مقصور)	- بهتر ، بهترین
ادنی (با الف مقصور)	- پست تر ، پست ترین
اصغر	- کوچکتر ، کوچکترین
اقصر	- کوتاهتر ، کوتاهترین
انور	- روشن تر ، روشن ترین
امجد	- بزرگتر ، بزرگترین
اکرم	- کریم تر ، کریم ترین
ارحم	- با رحم تر ، با رحم ترین
اکمل	- کامل تر ، کامل ترین